

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که از نظر تاریخی جایگاه مقام ابراهیم قبل از جاهلیت یعنی مثلاً در زمان خود حضرت ابراهیم (علیه السلام) و در زمان جاهلیت و در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به چه شکلی بوده است؟ گفته شد قبل از آن که روایات شیعه را مطرح کنیم خود منابع عامه دو دسته روایات دارند و به همین جهت دو دیدگاه در میان ایشان وجود دارد: يك دسته از علمای عامه قائل اند که در جاهلیت، در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و در زمان ابوبکر در زمان عمر، تا سال 18 قمری مقام ابراهیم ملصق به بیت بوده و «اول من آخر المقام» خلیفه دوم است که همین جایی که الآن قرار دارد گذاشت. اکثر علمای عامه این نظریه را دارند.

قول دوم (که بعداً می خوانیم) این است که خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) در فتح مکه دستور فرمودند این کار را کردند که مقام را در این مکانی که الآن هست قرار دادند.

اشکال دوم بر خبر سفیان بن عیینه و پاسخ آن

یک اشکال در روایت سفیان بن عیینه اشکال در خود سفیان بود که پاسخ داده شد، اما اشکال دومی که وجود دارد آن است که این حدیث، حدیثی مجعول است، «هذا الحديث هو الحديث الموضوع الذي قال ابوحاتم رآه عبد العدى حدث به عن ابن عيينه و نسبة هذا الحديث إلى سفیان لا تصح»، گفته اند این حدیث حدیث مجعولی است.

1. یکی از پاسخ هایی که داده شده آن است که ابوحاتم پدر ابن ابی حاتم صاحب تفسیر است که همین روایت سفیان بن عیینه راوی اش ابن ابی حاتم است، اشکال این است که چطور می شود ابو حاتم خودش بگوید این حدیث موضوع است و مجعول است، اما پسر ابو حاتم این روایت را در تفسیرش نقل کند و حال آن که ابن ابی حاتم در تفسیر ملتزم به این است که «اصح الاخبار اسناداً و اشبهها متناً» را نقل کند؛ یعنی ابن ابی حاتم در تفسیرش مقید است به این که خبرهایی که دارای سند صحیح است را نقل کند.

2. پاسخ دوم آن است که ابن حجر در فتح الباری این روایت را تصحیح کرده و گفته که این روایت صحیح است، با این حال چطور می توانیم بگوئیم که این روایت مجعول است و همچنین این که بعضی ها گفتند نسبت این حدیث به سفیان درست نیست مطلب درستی نیست، خود اینها که يك چیزی را جعل نمی کنند و به سفیان بن عیینه نسبت بدهند، حدیثی که حفاظ از اهل سنت آن را صحیح می دانند. لذا این منبع هم درست است.

«ما ذكره ابن جرير الطبري في تاريخه»؛ طبری در تاریخش در بیان حوادث سال هجدهم قمری می‌گوید: «و زعم (فاعل زعم واقدي است) أن عمر حول المقام في هذه السنة في ذي الحجة إلى موضعه اليوم»؛ از واقدي نقل می‌کند که عمر (قبلاً گفتیم «زعم» در این کتابها به معنای «قال» است و نه به معنای گمان) مقام ابراهیم را در سال 18 قمری در ماه ذی الحجة به همین مکانی که الآن هست منتقل کرد «و كان ملصقاً بالبیت قبل ذلك»^[1]، قبلاً این ملصق به بیت بود.

جمع‌بندی ادله قول اول

بیش از 10 منبع مهم می‌گویند که این مقام ابراهیم تا سال 18 قمری به بیت ملصق بوده و در جاهلیت هم ملصق به بیت بوده و «أول من آخر المقام» عمر است. آخرین منبع ابن سعد در الطبقات الكبرى است در ترجمه‌ی عمر بن الخطاب، یعنی وقتی زندگی‌نامه و خصوصیات خلیفه دوم را می‌گوید آنجا می‌گوید: «و هو الذي آخر المقام إلى موضعه اليوم و كان ملصقاً بالبیت».^[2]

دیدگاه دوم

قول دوم این است که پیامبر(صلی الله علیه وآله) مقام ابراهیم را به اینجا آورد. این ممکن است بعداً يك وجه الجمعی هم داشته باشد که بگوئیم پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور دادند اینجا قرار داده شود، بعد سیل آمد این مقام ابراهیم را از جای خودش تغییر داد. بعد مجدداً، این سیل ام نهشل آمده (که وجهش را خواهیم گفت) و دو مرتبه عمر آورد در همان جایی که پیامبر قرار داده بود. پس قول دوم این است که «من آخر المقام عن البیت» وجود مبارك پیامبر(صلی الله علیه وآله) است، اینها هم ادله‌ای دارند.

دلیل اول و ارزیابی آن

«ابوبکر ابن مردويه بسنده عن مجاهد» از مجاهد نقل می‌کند که «قال عمر بن الخطاب» عمر به پیامبر(صلی الله علیه وآله) عرض کرد: «يا رسول الله لو صلينا خلف المقام»؛ آیا ما پشت مقام نماز بخوانیم؟ يك نظری داد که نماز را خلف المقام بخوانیم در مسجد الحرام، «فأنزل الله "واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى" فكان المقام عند البیت»؛ آن زمان مقام ملصق به بیت بود، طبق این نقل وقتی عمر این پیشنهاد را داد، «حوّله رسول الله(صلی الله علیه وآله) إلى موضعه هذا، قال مجاهد و كان عمر يرى الرأي فينزل به القرآن»؛ بعد يك تعریف حسابی هم از عمر کرده که گاهی اوقات يك رأیی می‌داد و خدای تبارك و تعالی هم تبعیت می‌کرد و آیه نازل می‌کرد!!^[3]

در قضیه امیرالمؤمنین(علیه السلام) آیات فراوانی داریم که می‌گوئیم در شأن حضرت وارد شده است. اهل سنت هم خودشان را به تکلف انداختند که بتوانند يك گوشه‌ای از آنها را برای خلفای خودشان درست کنند. این قول دوم را عده بسیار کمی از علمای عامه قائل‌اند.

این کثیر در تفسیرش و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری از این روایت جواب دادند و گفتند:

1. این روایت را ابن مردويه از مجاهد به صورت مرسل نقل کرده است.

2. اشکال دوم این است که از همین مجاهد آن قول اول نقل شد که مجاهد در آنجا گفت: «أول من أخرج المقام إلى موضعه الآن عمر»؛ خلیفه دوم بوده است. در نتیجه باید بگوئیم در اینجا دو قول از مجاهد است که با هم تعارض پیدا می‌کنند و باید قول مجاهد را کنار بگذاریم، نمی‌شود به این قول اینجا اخذ کنیم.^[4]

دلیل دوم و ارزیابی آن

دومین منبع این قول از مغازی موسی بن عقبه است که در سیاق خبر فتح مکه وقتی خبر مکه را نقل می‌کند این لفظ را آورده است: «و آخر (فاعل آخر پیامبر) صلی الله علیه وآله (است) المقام إلى مقامه اليوم»، آنجا می‌گوید پیام را به اینجا منتقل کرد، «و كان ملتصقاً بالبیت»؛ ملتصق به بیت بوده است.^[5]

دیگران جواب دادند که موسی بن عقبه شیخ الروایه‌ای دارد به نام عروه و قبلاً از این عروه نقل کردیم که او گفته: «أول من حول المقام إلى مقامه اليوم عمر بن الخطاب» است، «و لذلك لم يلتفت الحافظ ابن كثير الذي نقل هذا عن مغازی موسی بن عقبه إليه»؛ ابن کثیر هم به این روایت توجهی نکرده، «بل جزم بخلافه».

بنابراین يك اشکال این است که این موسی بن عقبه شیخش عروه است و قبلاً هم از عقبه نقل کردیم که آن که مقام را اینجا آورده خلیفه دوم بوده و ابن کثیر هم این روایت را اعتنایی نکرده است.

دلیل سوم و ارزیابی آن

نویسنده مقاله در ادامه سه منبع از تاریخ مکه ازرقی نقل می‌کند. یکی ازرقی به سند خودش از ابن ابی ملیکه «قال موضع المقام هذا الذي هو موضعه في الجاهلية و في عهد النبي (صلى الله عليه وآله) و ابی بكر و عمر إلا أن السيل ذهب به في خلافة عمر»؛ در تاریخ مکه می‌گوید این مکانی که الآن مقام هست حتی در جاهلیت هم مقام اینجا بوده، در زمان پیامبر (صلى الله عليه وآله) هم همین جا بوده، در زمان ابوبکر و مقداری از خلافت خلیفه دوم همین جا بود، سیل در خلافت عمر این را تغییر داد، «فجعل في وجه الكعبة حتى قدم عمر فرده بمحضر الناس»^[6]؛ سیل آن را جابجا کرده و به خود کعبه متصل کرد، دو مرتبه خلیفه دوم به جای اصلی خودش برگرداند.

از این نقل نیز دو پاسخ داده شده است:

1. کسی که از ابن ابی ملیکه نقل می‌کند عبد الجبار بن الورد است، عبد الجبار خودش گرچه ثقه است، اما «يخالف في بعض حديثه»؛ یعنی بعضی از احادیثش را اهل حدیث قبول نمی‌کنند. این هم يك نکته‌ای است که در علم درایه اهل سنت است که بعضی را موثق می‌دانند اما حدیثشان را قبول نمی‌کنند. شاید شبیه آن هم داشته باشیم بگوئیم فلانی موثق است ولی مضطرب الحدیث است.

«قال البخاری فی تاریخه الكبير يخالف في بعض حديثه»، البته این اشکال که «يخالف في بعض حديثه» نمی‌تواند اشکال باشد؛ چون يك احادیث معینی را می‌گویند، اما این که این هم از همان بعض الاحادیث باشد معلوم نیست. «قال الحافظ ابن حجر العسقلانی فی تقریب التهذیب (ابن حجر يك فتح الباری فی شرح البخاری دارد و يك تقریب التهذیب دارد که در مورد رجال اهل سنت است که می‌گوید) فی عبد الجبار ابن الورد صدوقٌ يَتَّهَمُ»^[7]. این اشکال ممکن است فقط بگوئیم نسبت به بعضی احادیث معینش هست و این حدیث جزء آنها نباشد.

2. اشکال دوم این است که ابن ابی ملیکه بر فرض این که این را گفته باشد، «لم يأخذه عن الصحابه فيما يرى المحب الطبري صاحب القرى بل إنما فهمه من سياق رواية كثير بن المطلب عن أبيه قصة احتمال سيل أم نهشل المقام»؛ می‌گوید این اصلاً روایت نیست یعنی ابن ابی ملیکه از صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله) این را نقل نمی‌کند، بلکه يك قصه‌ای بوده که از آن اینطور فهمیده و لذا این به درد ما نمی‌خورد. بعد هم مخصوصاً می‌گویند وقتی آن منابع دسته‌اول که عایشه گفت این ملصق به بیت بوده در زمان پیامبر، در زمان ابوبکر، بعد عمر آمد تغییر داد، با وجود آنها این قابل توجه نیست.

در اینجا این کسی که اشکال کرده مطلب را دنبال می‌کند، چون در اینجا دارد «هو موضعه»، «موضع المقام هذا الذي هو موضعه في الجاهلية و كلمة «هو موضعه» التي فهم منها ابن ابی ملیکه ذلك يفسرها ما رواه ابن ابی حاتم في تفسيره بسند صحيح»؛ اشکال دیگری که می‌گوید این است که این «هو موضعه» را ابن ابی ملیکه موضع فعلی‌اش فکر کرده در حالی که «هو موضعه» همان ملصق به بیت بوده و اشتباه معنا کرده است.

دلیل چهارم و ارزیابی آن

ازرقی در تاریخ مکه از عبدالله بن سائب که «و كان يصلي بأهل مكة» امام جماعت بوده نقل می‌کند که عبدالله بن صائب می‌گوید: «أنا أول من صلى خلف المقام حين ردّ في موضعه هذا»، قائلین به این قول دوم به این کلمه «حين ردّ في موضعه» استدلال کرده و گفته‌اند از آن فهمیده می‌شود که قبل از تحویل، يك موضع دیگری داشته، «فيلزم منه أنه موضعه في عهد النبوة».^[8]

يك وقت می‌گوئیم «حين ردّ في موضعه» یعنی اینجایی که الآن مقام هست، موضع مقام بوده و بعد ردّ به همین موضع، در نتیجه معنایش این می‌شود که در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله)، حضرت مقام را اینجا قرار داده و ابن عبدالله بن سائب می‌گوید بعد از اینکه سيل آمد مقام را بُرد، دوباره عمر آمد مقام را ردّ در موضع خودش، من اول کسی بودم که خلف المقام نماز خواندم، اگر این جمله را اینطوری بخوانیم «حين ردّ في موضعه» یعنی موضع قبلی‌اش، موضع قبلی‌اش همین جا بوده که دوباره به همین جا برگردانده شد. لذا می‌گویند پس پیامبر این را تغییر داده است.

جواب دادند که اولاً سياق عبدالرزاق احسن است از سياق سلیم بن مسلم، بعد برای عبدالرزاق را نقل می‌کند، عبدالرزاق به سند خودش نقل می‌کند از «محمد بن عیاد بن جعفر و عمر بن عبدالله بن صفوان و غیرهما، أن عمر قدّم (به مکه آمد) فنزل في دار ابن سباع»، در خانه ابن سباع وارد شد، «فقال يا ابا عبدالرحمن» به ابا عبدالرحمن (که همان عبدالله بن صائب است) گفت: «صل بالناس المغرب و صليت ورائه (یعنی وراء المقام) و كنت اول من صلى ورائه حين وضع».

در اینجا این نقلی که ازرقی دارد می‌گوید عبدالله بن صائب که همان ابا عبدالرحمن است گفته: «أنا أول من صليت خلف المقام حين ردّ في موضعه هذا»، دیگران می‌گویند عبدالرزاق در مصنفش که این قضیه را نقل می‌کند می‌گوید عمر به ابا عبدالرحمن گفت برو نماز بخوان و این می‌گوید من اول کسی بودم خلف المقام حين وضع، اما در آن نیامده «حين ردّ في موضعه»؛ یعنی وقتی که این قرار داده شده عمر آن را قرار داد. بعد می‌گوید: «ثم قال فأحسست عمر و قد صليت ركعة»، يك ركعت خوانده بودم که عمر آمد به من اقتدا کرد «فصلی ورائی ما بقی» این در مصنف عبدالرزاق آمده است.

حال بحث این است که در مصنف عبدالرزاق کلمه «حين وضع» آمده و صاحب تاریخ مکه (ازرقی) که آنجا از سلیم بن مسلم نقل می‌کند به جایش «حين ردّ في موضعه» آورده است. بعد اشکال دیگر این است که «سلیم بن مسلم غیر مأمون علی عقیده و لا علی الحديث»؛ اصلاً مأمون بر عقیده و بر حدیث هم نیست.

ازرقی در تاریخ مکه می‌کند: «بسنده عن كثير بن المطلب ابن ابي وداعة السهمي عن ابيه عن جدّه: كانت السيول تدخل المسجد الحرام من باب بنى شيبّة الكبير»؛ وقتی سیل به مکه می‌آمد از باب بنی شیبّه داخل در مسجد الحرام می‌شد، «قبل أن يردم عمر الردم الاعلى»؛ قبل از آن که عمر يك سدی را درست کند، «و كان يقال لهذا الباب باب السيل»، به باب بنی شیبّه می‌گفتند باب السيل، «كانت السيول ربما دفعة المقام»، دائماً هم سیل می‌آمد، آنجا مسیل است يك بار که سیل آمد مقام را از موضع خودش «و ربما نحتّه إلى وجه الكعبة»؛ این مقام را به سمت خود کعبه پرت کرد، «حتى جاء سيلٌ»، پس این می‌گوید مقام جای خودش بوده و سیل آمد او را متصل به کعبه کرد.

البته باید توجه داشت که استحسان و امثال آن در این موارد معنا ندارد، چون آنجا مسیل بوده یا سیل این مقام را ملصق به بیت قرار داده یا خود مردم مکه یا در جاهلیت هم برای این که مقام از بین نرود این را ملصق به بیت قرار داده بودند. بعد می‌گوید: «حتى جاء سيلٌ في خلافة عمر يقال له سيل ام نهشل»؛ چرا به آن می‌گویند سیل ام نهشل؟ چون ام نهشل دختر عبیده بن ابی اُحیّحه سعید بن العاص را با خودش برد، «فماتت فيه»، این سیل دختر یکی از بزرگان قریش را از بین برد و دختر مرد و به آن سیل گفتند سیل ام نهشل.

«فاحتمل المقام من موضعه هذا»، بعد این مقام را که به بیت چسبیده بود از بیت برداشت بُرد، «حتى وجد بأسفل مکه»؛ پائین‌های مکه پیدا شد رفتند مقام را از آن قسمت‌های پائین مکه پیدا کرده و آوردند، «فربطه إلى استار الكعبة في وجهها و كتب في ذلك إلى عمر»؛ آن حاکم مکه که در مدینه بود به عمر نوشت، «فأقبل عمر فرعاً فدخل بعمرة في شهر رمضان و قد غبی موضعه و عفاه السيل»؛ مکان مقام ابراهیم را سیل از بین برده بود. «فدعا عمر بالناس»؛ عمر مردم را دعوت کرد.

«فقال انشد الله عبداً عنده علمٌ في هذا المقام»، قسم داد هر کسی راجع به جای مقام علمی دارد بیاورد، «فقال المطلب ابن ابی وداعة»؛ خطاب به عمر گفت: «عندی ذلك»؛ من علمش را دارم. بعد گفت: «فقد كنت أخشى عليه»؛ به عمر گفت که من از قبل يك چنین خوفي داشتم که اگر مقام جابجا بشود چکار باید کرد؟ «فأخذت قدره من موضعه إلى الركن و من موضعه إلى باب الحجر و من موضعه إلى زمزم بمقاط»؛ از سه ناحیه من اندازه‌گیری کردم قبلاً تا رکن، تا حجر اسماعیل، تا زمزم با طناب‌ها «و هو عندی فی البیت»؛ آن طناب‌ها را در بیت گذاشتم.

عمر به او گفت بنشین پیش من و فرستاد آن طناب‌ها را آورده و باز کردند، «فمدها فوجدوها مستويةً إلى موضعه هذا»، دید هر طنابی تا همین موضعی که الآن هست اندازه‌اش هست. باز از مردم سؤال کرد که به او مشورت دهند، «فقالوا نعم هذا موضعه، فلم ما استثبت ذلك عمر و حقّ عنده امر به فأعلم ببناء روضه تحت المقام»؛ دستور داد که زیر آن مقام هم يك پایه‌ای درست کنند، «ثم حوّل فهو في مكانه هذا إلى اليوم»^[9]، پس اینکه الآن اینجا آمده این شد که سیلی آمده از همین که اینجا بوده به دیوار کعبه برده، دوباره يك سیلی آمده از آن دیوار کعبه به پائین کعبه برده، بعد عمر آمده دوباره همین جایی که الآن هست قرار داده شده است.

بعضی‌ها جواب داده و گفتند: «أجيب عنه بأن المراد بالموضع المذكور في هذا الخبر الموضع الذي وضعه فيه عمر بن الخطاب أول مره»؛ می‌گویند این که در این روایت دارد عمر آورد در این موضع قرار داد همان موضعی بود که خودش اول قرار داده بود، «و هو الذي سأل عنه ليضعه فيه المرّة الثانية».^[10]

به نظر ما این پاسخ درستی نیست. می‌شود بگوئیم عمر خودش اول اینجا قرار داده و بعد به مردم بگوید که شما یادتان هست این را کجا قرار دادم؟! نمی‌شود، این خیلی بعید است. اگر هم اول عمر قرار داده، حتماً این باید مشخص کرده باشد، بگوئیم خود عمر اگر اول آمده این را اینجا قرار داده و بعد سیل برده (دو مرتبه) و بعد آمده مردم را جمع کرده که شما می‌دانید کجا بوده

است؟ بعد مطلب ابن ابی وداعه بگوید من اندازه‌گیری کردم، این خیلی مستبعد است.

ولی بعضی گفتند مراد این است «بدلیل روایة ابن ابی حاتم عن سفیان بن عیینة عنه قال كان المقام فی صقع البیت علی عهد النبی فأوله عمر إلی مکانه بعد النبی(صلی الله علیه وآله) و بعد قوله تعالی واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی»، به هر حال این مطلب ازرقی را نمی‌شود به راحتی رد کرد هر چند دیگران اینطور جواب دادند.

دلیل ششم

آخرین روایت نیز از ازرقی در اخبار مکه است که شبیه همین می‌باشد: از حبیب بن ابی اشرس می‌گوید: «كان سيل ام نهشل قبل أن يعمل عمر الردم بأعلى مکه»؛ قبل از اینکه عمر آن سد را در بالای مکه درست کند، «فاحتمل المقام من مکانه فلم یدر أين موضعه فلما قدم عمر سأل من يعلم موضعه؟ فقال المطلب أنا قد كنت قدّرتّه و ذرعتّه بمقاط و تخوفت علیه هذا من الركن إلیه و من وجه الکعبه إلیه و قال...»^[11]، عین همان قضیه قبلی که از کثیر بن کثیر بن مطلب هست از حبیب بن ابی اشرس نقل شده است.

جمع‌بندی

هم منابع قول اول و هم منابع قول دوم را ذکر کردیم. حال يك بحث این است که به حسب خود موازین رجال عامه پیش بیائیم، روشن است که قول اول به حسب موازین آنها ترجیح دارد؛ زیرا آن هم منابعش بیشتر است و هم روایاتش صحیح است و هم صریحه و بسیاری از علمای عامه همان قول اول را اختیار کردند، ولی باز يك تأملی در اینها کنید، مخصوصاً آنچه از تاریخ مکه ازرقی نقل شد این مطلب کمی نیست که به راحتی بشود رد بشود.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ تاریخ الطبری، ج2، ص509.

[2] □ طبقات الکبری، ج3، ص283-284.

[3] □ الدر المنثور، ج1، ص290؛ تفسیر ابن کثیر، ج1، ص172.

[4] □ الجواب المستقیم، ص12.

[5] □ همان، ص16.

[6] □ اخبار مکه للازرقی، ج2، ص35.

[7] □ تقریب التهذیب، ج1، ص332.

[8] □ اخبار مکه للازرقی، ج2، ص36.

[9] □ اخبار مکه للازرقی، ج2، ص33-34.

[10] □ الجواب المستقیم، ص20-21.

[11] □ اخبار مکه للازرقی، ج2، ص35.